

به نام خدا



الفبا

از دنیای

حیوانات

برای بچه‌ها



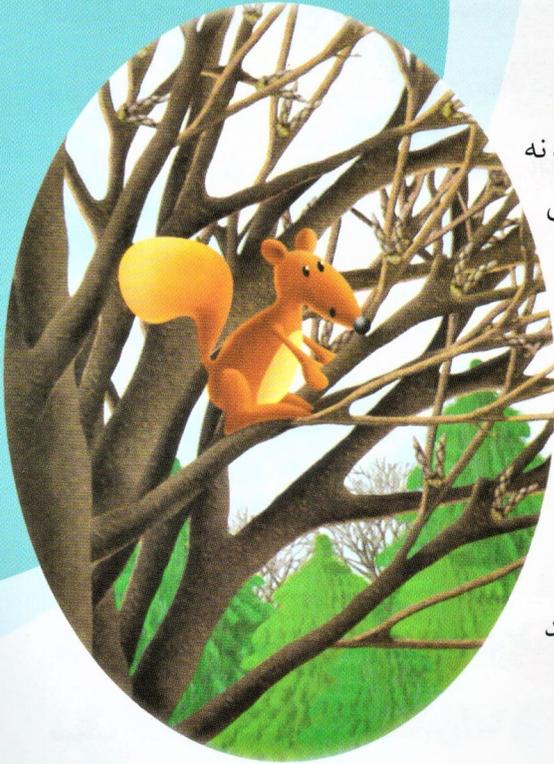
جمعی از نویسندگان تُرک
ترجمه‌ی داوود وفایی





۱ سال نو مبارک

امروز صبح در جنگل چه خبر شده است؟ نه صدای پایی، نه صدای بال زدنی، و نه جیک جیک پرنده‌ای. هیچ صدایی به گوش نمی‌رسد. اما خورشید سر جای همیشگی‌اش می‌درخشد. البته نه مانند همیشه بزرگ و درخشان. نه، نه، مانند گذشته نیست. کوچک به نظر می‌آید و رویش هم با کمی ابر پوشیده شده... آقاسنجابه که اسمش سینان است از شاخه‌ای به شاخه‌ای پرید و گفت: «من می‌دانم. امروز، روز عید است و تعطیل. برای آن همه جا ساکت است. هر سال همین طور است. همه خوابند. اما من از جنگل بی‌سروصدا و دنج خیلی خوشم می‌آید. باید بروم و کار غافل گیرانه‌ای بکنم...»



سینان از درخت کاج پایین آمد و مستقیم به لانه‌ی دوستان خرگوشش که زیر زمین بود رفت. پیش از درزدن، شروع کرد به دادزدن: «هوی، هوی... دوستان، منم، من، سنجاب!»

چند ثانیه بعد، بزرگ‌ترین خرگوش دماغش را بیرون آورد و گفت: «مگر عقلت را از دست داده‌ای؟ چه خبر شده، چرا فریاد می‌زنی؟ این طوری پدر و مادر و ده خواهر و برادرم را بیدار می‌کنی! تمام شب را جشن گرفته‌ایم. بگذار بخوابیم.» سنجاب با بی‌صبری گفت: «اما من می‌خواهم تو را حسابی غافل گیر کنم. بیا و ببین.»

